

• مضمون ترتسکیم چیست؟

مضمون ترتسکیم در درجه اول، انکار امکان ساختمان کامل سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی توسط کوشش طبقه کارگر و دهقانان کشور ما است. این به چه معناست؟ این باین معناست که اگر يك انقلاب جهانی موفقیت آمیز در آینده نزدیک بیاری ما نرسد، ما مجبور خواهیم بود که به بورژوازی تسلیم شده و راه را برای يك جمهوری — بورژوا — دموراتیک باز کنیم. در نتیجه، ما در اینجا با مسئله انذار بورژوازی در مورد امکان ساختمان کامل سوسیالیسم در شورخود که آنرا زیر نصاب شعارهای «انقلابی» در مورد پیروزی انقلاب جهانی پنهان کرده، روبه — رو هستیم.

در درجه دوم، مضمون ترتسکیم عبارتست از انذار امکان جنب توده اصلی دهقانان در دار ساختمان سوسیالیسم در مناطق دهقانی. این به چه — معناست؟ این باین معناست که طبقه کارگر قادر به رهبری دهقانان در امر اشتغال مزارع کوچک دهقانی در جهت مزارع کالکتیو نیست. این به — این معناست که اگر انقلاب جهانی در آینده نزدیک بیاری طبقه کارگر نرسد، دهقانان نظم بورژوازی زمین را دوباره برقرار خواهند کرد.

و بالاخره، مضمون ترتسکیم، انکار لزوم دیسیپلین آهنین در حزب، قبول آزادی برای ایجاد دستجات در حزب، و قبول لزوم تشدید يك حزب ترتسکینی است. بر اساس ترتسکیم، حزب دموکراتیک شوروی (بلشویک) نیایستی يك حزب یگانه، متحد و چندکده باشد، بلکه باید مجموعه ای از گروهها و دستجاتی باشد که هر کدام دارای مرکزیت خود، دیسیپلین خود، مسیوعیات خود و غیره باشند. این به چه معناست؟ این بمعنای اعلام برای دستجات سیاسی در حزب است. این بمعنای این است که دستجات سیاسی در حزب بایستی آزادی احزاب سیاسی در کشور را در دنیا داشته باشد، و ایمن — یعنی دموراتسی بورژوازی.

تسلیم طبقی در عمل محتوی آن و شعارهای «چپ» و نیاسدهای ماجراجویانه

انقلابی فرم آن است . در حالی که بر روی محتوی هکت آور برده کشف شده و آنرا تبلیغ مینماید - این است مضمون ترتسکیسم .

این دوگانگی در ترتسکیسم انعکاسی است از دوگانگی موضع خورده بورژوازی شهری که در حال از بین رفتن است و نمیتواند رژیم دیکتاتوری پرولتاریا را تحمل کرده و کوشش میکند که با « با یک چپ » به جرکه سوسیالیسم وارد شده تا از نابودی خود جلوگیری کند (در نتیجه ماجراجو و تابع احساسات در سیاست) و یا ، در صورت غیرممکن بودن این کار ، حاضر است هر نوع امتیاز فابل تصویری را به سرمایه داری بدهد (در نتیجه تسلیم طلب در سیاست) . (۱ م آ - ۱۲۵ ، ۲۶۷)

در همین گذرگه ، استالین انحراف راست را بر مبنای بوخارین ، ریگوف و نامگی تحلیل نمود :

• نمیتوان گفت که منحرفین راست امکان ساختمان کامل سوسیالیسم را در اتحاد جماهیر شوروی قبول ندارند ، حیر آنها آنرا قبول دارند و از این جهت با ترتسکیستها فرق دارند . ولی بدبختی منحرفین راست آن است که در حالیکه ظاهراً قبول دارند که امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور وجود دارد ، اما آنها طریقه و ابزار مبارزه ای را که بدون آنها ساختمان سوسیالیسم امکان پذیر نیست را قبول ندارند آنها فکر میکنند که میتوان سوسیالیسم را به آرامی ، بصورت اتوماتیک ، بدون مبارزه طبقاتی و بدون تعرض به عناصر سرمایه داری ، برپا نمود . آنها فکر میکنند که عناصر سرمایه داری یا بدون سرودن از بین رفته و یا رشد کرده وارد سوسیالیسم میشوند . ولیکن چون چنین معجزاتی در تاریخ روی نمیدهد ، لذا منحرفین راست در حقیقت نظریه امکان ساختمان کامل سوسیالیسم در کشور ما را انکار میکنند .

همچنین نمیتوان انعان کرد که منحرفین راست امکان چپ توده اطمینانسی دهفانان را به کار ساختمان سوسیالیسم در مناطق دهفانی نفی میکنند . حیر آنها قبول میکنند که این کار معدن است و از این جهت با ترتسکیستها

فرق دارند . ولی ، در حالی که ظاهراً آنها قبول دارند ، اما حریفه و ابزاری را که بدون آنها امکان جذب دهقانان بزار ساختمان سوسیالیسم غیر ممکن است را نفی میکنند آنها تصور میکنند که مسئله اصلی در حال حاضر سرعت زیاد تکامل صنعتی نیست و همچنین مزارع کلکتیو و مزارع دولتی نیز نیست ، بلکه « آزاد کردن » نیروهای ساده بازار بخاطر « نجات » بازار و جبر طرف کردن موانع » بر سر راه مزارع فردی تا سطح و شامل مزارع عناصر سرمایه داری در مناطق دهقانی میباشد . ولیکن چون کولاکها نمیتوانند رشد کرده وارد سوسیالیسم شوند و « نجات » بازار بمعنای مسلح کردن کولاکها و خلع سلاح طبقه کارگر است ، لذا نتیجه میکشیم که منحرفیسم راست در حقیقت نظریه امکان جنبش توده اصلی دهقانان به دار ساختمان سوسیالیسم را نفی میکنند

منحرفیسم راست موضع مخالف تشکیل یک حزب دیگر را دارند و این نکته دیگری است که آنها را از ترسکیستها متمایز میکند . رهبران منحرفیسم راست بطور آشکار به اشتباهات خود اعتراف کرده و عود را به حزب تسلیم نموده اند . ولی احدی آنهاست که با در نظر گرفتن موارد فوق فکر کنوسم که انحراف راست دیگر از بین رفته است . قدرت آپورتونوسم راست را با مورد فوق نمیتوان اندازه گرفت . قدرت آپورتونوسم راست در قدرت نیروهای ساده حورده بورژوازی ، در قدرت فشاریست که عناصر سرمایه داری بطور ذلی و کولاکها بطور مشخص بر روی حزب اعمال میکنند

چنین است جریان امر در مورد انحرافات « چپ » و راست در حزب . و بیفیه ما ادامه مبارزه فاطح در دو جبهه یعنی بر علیه « چپ روها » که نماینده رادیکالیسم حورده بورژوازی و دیگر راست روها که نماینده لیبرالیسم حورده بورژوازی هستند میباشد . (ا م آ — ۲۲-۳۶۴-۱۲) در اینجا بایستی اضافه نمود که اعتراف راست روها به اشتباهاتشان یک تزویر بود . بعدها در محادثات مسکو نشان داده شد که هر دو گروه در خدمت ضد انقلاب کار میکردند .

۴- بهره‌روایی جدید

انقلاب پرولتری به استثمار ولی نه به مبارزه طبقاتی خاتمه می‌دهد. حتی پس از کلکتیو کردن کشاورزی، هنوز تضادی در زیربنای اقتصادی بین مزارع کلکتیو که دارای مالکیت کلکتیو می‌باشند و مزارع دولتی که دولت مالک آنها است باقی می‌ماند. در درون کلکتیو، هر خانواده مالک قطعه زمین خود با حق فروش محصول آن در بازار آزاد می‌باشد. باین ترتیب دهقانان هنوز در فید تولید ثالثی کوچک می‌باشند. همینطور کارگران صنایع دستی، پرولتاریس در نتیجه اختلاف شهر و ده که از جامعه سرمایه‌داری به ارث رسیده است، از سطح زندگی بالاتری از دهقانان بهره‌مند است. در خود صنایع نیز، تضادی بین خصلت ستجمعی کار و خصلت انفرادی بستمنزها وجود دارد. اموال سرمایه‌داران و مالکین و کولاکها تصرف شده است ولی آنها هنوز فعالند. بسیاری از آنها در مشاغل دولتی و عمومی استخدام شده‌اند.

لنین مکرراً هشدار می‌داد که سواى خطر مداخله خارجی، هنوز در سیستم شوروی شرایطی وجود داشت که امکان بازگشت سرمایه‌داری را موجب می‌شد:

- گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم، نریزنده یک عصر تاریخی کامل است. تا زمانی که این عصر به پایان نرسیده است، استعمارگران الزاماً امید بازگشت سرمایه‌داری را در سر می‌چروانند، و این امید آنها مبدل به فوئش در بازگرداندن سرمایه‌داری خواهد شد. (ل م آ - ۲۵۶ و ۲۸)
- عناصر بهره‌روایی در حای بیرون آمدن هستند. این عناصر نه فقط از بین دارمندان دولت شوروی ما - بعد تعداد کمی از صفوف آنها بیرون می‌آیند - بلکه از صفوف دهقانان و کارگران صنایع دستی بیرون می‌آیند.
- این نشان می‌دهد که حتی در روسیه تولید ثالثی سرمایه‌داری زنده است. کار می‌کنند، تقاضای می‌یابند و درست مانند هر جامعه سرمایه‌داری موجب پیدایش بهره‌روایی می‌شود. (ل م آ - ۱۸۹ و ۲۹)
- تا زمانی که ما در شور دهقانان کوچک زندگی می‌کنیم، اساس اقتصادی

مطمئن نری برای سرمایه‌داری تا برای کمونیسم در روسیه وجود دارد، اینرا
 بایستی بخاطر داشته باشیم. هر کسی که بدقت زندگی در مناطق روستایی
 را مشاهده کرده و آن را با زندگی در شهرها مقایسه کند، میدانند که ما
 سرمایه‌داری را ریشه کن نکرده و اساس و پایه دشمن داخلی را از بین
 نبرده‌ایم. این دومی وابسته به تولید کوچک دارد و فقط بسبب راه
 برای از بین بردن آن موجود است و آن فرار دادن اقتصاد کشور منجمد
 بخش کشاورزی بر پایه تکنیک جدید، پایه تکنیک تولید بزرگ مدرن می
 باشد. (ل م آ - ۵۱۶ و ۲۱)

هنگار لندن توسط استالین تکرار شد:

«آیا ما در کشور شوروی خود هیچ یک از غرایبی را که موجب بازگشت
 سرمایه‌داری خواهد شد داریم؟ بله داریم. رفقا این مسئله ممکن است
 عجیب به نظر برسد ولی واقعیتی است. ما سرمایه‌داری را سرنگون ساخته
 و دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر ساخته‌ایم، ما با سرعت زیاد در حال
 تکامل صنعت سوسیالیستی خود بوده و داریم اقتصاد دهقانی را بیان پهنند
 میدهیم. ولی ما هنوز ریشه‌های سرمایه‌داری را از بین نبرده‌ایم. این
 ریشه‌ها در کجا قرار دارند؟ آنها در تولید کالایی، در تولید کوچک
 در شهرها و بخصوص در نهات قرار دارند.» (ل م آ - ۳۳۵ و ۱۱)

بورژوازی جدید نمیتوانست علناً فعالیت کند - بجز در خارج که مهاجرین
 خیلی فعال بوده و خوب متشکل بودند - ولی آنها دارای ایدئولوژی خود معروف
 به سنا - وعیم* بودند که استالین آنرا بصورت زیر توضیح میدهد:

«سنا - وعیم ایدئولوژی بورژوازی جدید بوده که در حال رشد است و
 نره نره با کولاکها و روشنفکران کارمند دولت در حال جوش خوردن است.
 بورژوازی جدید ایدئولوژی خود، ایدئولوژی سنا - وعیم را ارائه داده
 است. این ایدئولوژی عنوان میکند که حزب کمونیست اجباراً از هم‌پاشیده

شده و بورژوازی جدید خود را استوار خواهد نمود ، و بنظر میرسد که ما
 بلشویکها بدون اینکه خود متوجه خویم اجبارا به دروازه جمهوری دموکرا-
 تیک رسیده و سپس از آن عبور کرده و به کمک يك "سزار" که شاید
 از صفوف ارتش و یا از مأمورین خدمتکار دولت ظهور کرده باشد ، ما خود
 را در مقام يك جمهوری بورژوازی معمولی خواهیم یافت . * (ا م آ - ۷۰۳۵)
 * پیشرفت صنعت ما ، پیشرفت موسسات تجاری و کشاورزی ما ، اصلاح
 دستگاه دولتی ما ، اینها همه پیشرفت‌هایی هستند بفتح طبقه کارگر ، به
 نفع توده اعلیٰ محققان ولی به ضرر بورژوازی جدید ، به ضرر اقشار متوسط
 بطور کلی و بخصوص اقشار متوسط شهری . آیا جای تعجب است که ناراضیانی
 از دولت شوروی در میان این اقشار در حال تزايد است ؟ و در نتیجه
 روحیات ضدانقلابی در این محافل حکمفرما است . و در نتیجه ایندثولوژی
 سمناء و خیم یک کالای مد در بازار سیاسی بورژوازی جدید عرضه
 میشود . * (ا م آ - ۳۲۵ ، ۱۰)

بوروکراسی یکی از موثرترین حربه‌های موجود در دست بورژوازی جدید بوده و
 این یکی از آلودگی‌هایی بود که از رژیم کهن به ارث رسیده بود ؛
 " تحت سیستم سرمایه‌داری ، دموکراسی در اثر کلیه شرایط کار مزدوری و
 فقر و بدبختی مردم محدود و متعصبی شده و از آن مانع بعمل می‌آید ،
 این و تنها این مسئله است که دلیل فساد - بهتر است بگوئیم تعایل - به
 فساد - عاملین سازمانهای سیاسی و سندیکاها ی کارگری ما تحت شرایط
 سرمایه‌داری بوده و اینکه آنها تعایل بوروکرات شدن یعنی تبدیل شدن به
 اشخاص ممتازی جدا از مردم و قرار گرفتن در بالای سر آنها را از خود
 بروز میدهند . این است جوهر بوروکراسی و تا زمانی که از سرمایه‌داران
 خلق بد نشده و بورژوازی سرنگون نشده باشد ، حتی عاملین پرولتاریا خواه
 و ناخواه تا حدی " بوروکراتیزه " میشوند . * (ل م آ - ۲۸۱ ، ۲۵)
 تربیت مدیران پرولتری الزاما یک پروژه کفد بود و در همین حال بسیاری از
 مأموران قدیمی نیز بایستی برجای خود باقی می ماندند ، بسیاری از اینان به

صورت پنهانی نسبت به رژیم جدید دشمنی ورزیده ، و همه آنها روشها و ارزشها^۱ قدیمی را حفظ نمودند :

« ما اکنون با اندازه بیک ارتش وسیع از مستخدمین دولت در اختیار داریم ، اما در مورد عناصر و نیروهای که به اندازه کافی تعلیم و تربیت شده باشند تا بتوانند بروی این ارتش کنترل واقعی اعمال کنند کمبود داریم . اغلب در عمل اتفای می افتد که اینجا در راس ، جایی که قدرت سیاسی اعمال می شود ، ما همین بطرفی کار می کنند ولیکن صدها هزار مامور قدیمی وجود دارند که ما آنها را از تزار و جامعه بورژوازی یارث بردیم و این که این افراد تا حدی عمدا و تا حدی غیر عمدی بر علیه ما کار می کنند . »
(ل م آ - ۲۲۸ و ۲۳ هجرتین ۲۲ و ۲۹)

« موفقی که بنا می گویند ۰۰۰۰ که مزارع دولتی در همه جا مدنی گاهائی برای سالکین قدیمی که خیلی کم تغییر شکل داده و با اصلا تغییر شکل نداده اند هستند ، و این که جریانات معاصری اغلب در هیئت های مدیره و هیئت های مرکزی مهم معاهده می شود ، من هرگز در صحت آن شک نمی برسم . »
(ل م آ - ۲۴۵ و ۳۰)

استالین با این جریانات بدحقی با روحی عادتتری برخورد نمود :

« صحت من در مورد عناصر بوروکرات درون حزب ما ، دولت ، سفدیگاهای کارگری ، سازمانهای کثورتیو و غیره میباشد ، صحت من در مورد عناصر بوروکراتی است که ضمهها و اعتبارات ما را بزرگ کرده و از هر انتقاد و کنترل تودهها مانند طاعون وحشت داشته و در بهررفت امر انتقاد از خود و مبری نمودن خود از ضمهها و اعقبها تمام جلوگیری بعمل می آورند . بوروکراسی در سازمانهای ما نیایستی بعنوان امری عادی و با کاغد بازی تلقی خود ، بوروکراسی نیلور تاثیرات بورژوازی بر سازمانهای ما است . »
(ل م آ - ۱۳۲ و ۱۱ هجرتین ل م آ - ۱۹۱ و ۲۲)

اوضاع بسیار خطرناک شده بود زیرا که در اثر کمبود کادر ، روشهای بوروکراتیک بداعل خود حزب نیز در حال نفوذ بود :

• بایستی انتظار مهرفت که کاغذ بازی در دستگاه غروری پناخل تشکلات حزب نیز نفوذ کند زیرا که هر دوی اینها بسیار بهم مربوطانده. (ل م آ - ۲۱۰ ۲۳۵ همچنین ا م آ - ۱۰ ۶۰)

• جنبه اصلی در اینجا است که افراد ما در موقعیت مناسبی که برای آنها صحیح است قرار نگرفتواند؛ و اینکه به کمیونستهای مسئول که به طرز شایانی در دوران انقلاب از بونه آزمایی بهروز بدر آمدنده مسئولیتهایی در زمینه تجاری و صنعت واگذار شده است که آنها در مورد آن هیچ چیز نمیدانند؛ و آنها بمثابه مانعی هستند که افراد حقه باز و پیشرف بطرز جالبی خود را بهت سر آنها مخفی کرده و در نتیجه مشاهده حقیقت ممکن نمی گردد. (ل م آ - ۲۰۴ ۲۳)

• کلیه مرتجعین سفید زیرک بدون شك روی این حقیقت حساب میکنند که - خلعت پرولتری عنوان شده حزب ما بهیچ وجه آنها در مقابل عناصر - مورد مالک که در حال تسلط و آنها بطور خیلی سریع هستند حفظ نمیکند. (ل م آ ۲۵۴ ۲۳ همچنین ۱۸۷؛ ۱۱۵ ۲۱)

• تمام فعالیت موسسات اقتصادی ما بین از هر چیز از بوروکراسی ضرر می بیند. کمیونستها تبدیل به بوروکرات شده اند. تنها چیزی که می تواند ما را نابود کند همین است. (ل م آ - ۲۵۰ ۲۵ همچنین ۵۶)

(۲۲ ۲۴)

حتی موقعیکه بوروکراسی بعنوان پناهاگه ضد انقلابیون قرار نگرفته بود، با این حال خطرناک بود، زیرا که با قرار دادن مدیریت مافوق سیاست، توده ها را از حزب دور کرده و باین ترتیب به پایه های دیکتاتوری پرولتاریا لطمه وارد می آورد؛

• مسئله این است که یاد بگیریم بصورت صحیح امور را سازمان دهیم و عقب نیافتیم، اشکالات را بوضع برطرف کنیم و مدیریت را از سیاست جدا نکنیم؛ زیرا که مدیریت و سیاست ما بر مبنای قابلیت تمامی پیمانگی در استوار کردن رابطه با کلیه توده های کارگر و دهقان قرار دارد. اگر

کسی باین جزئیات توجه نکند و تماما در کار مدیریت غرق شود ، جز
 مصیبت نتیجی نخواهد بود . (ل م آ - ۲۹۹ و ۳۳)
 • در دریای خلق ، ما در تحلیل نهائی ، فقط بمنابۀ فطره ای هستیم و فقط
 آن موقع میتوانیم مدیریت کنیم که بصورت صحیح مسائلی را که مردم نسبت
 به آنها حساس و آگاهند بیان نمائیم . اگر موفق باین کار نشویم ،
 حزب کمونیست پرولتاریا را رهبری نخواهد نمود ؛ پرولتاریا توده ها را
 رهبری نخواهد کرد و ما همین بکلی از کار خواهد افتاد . (ل م آ - ۳۰۴ و ۳۳)
 در برخورد به مسئله بوروکراسی ، صبر لهن نسبت به اشخاصی شبیه ترنکی که
 میخواهند مسئله را با نطق و خطابه حل کنند کم بود :

• دهها سال طول خواهد کشید تا بتوانیم بر عواقب بد بوروکراسی فائق
 آئیم . این یک مبارزه مشکلی است و هر کسی ادعا کند که ما میتوانیم
 یکشنبه با اتخاذ یک برنامه ضد بوروکراتیک بر آن فائق آئیم ، خاراتانسی
 است که فقط کلمات فضول دوست دارد . (ل م آ - ۵۶ و ۳۲ همچنین ۶۵ و
 ۶۹ و ۴۸۱ و ۴۸۸ و ۳۳)

۵- نیاز به انقلاب مریهنگی

آنچه که مبارزه برضد بوروکراسی را این چنین مشکل مینمود ؛ این بود که
 این مبارزه بایستی بصورت همزمان هم در زیربنای اقتصادی و هم در روبنای
 ایدئولوژیک انجام گیرد . از یک طرف بخاطر اینکه بوروکراسی در تولید کالای
 کوچک ریشه داشت ، تا زمانی که کل اقتصاد برمبنای تولید سوسیالیستی بزرگ
 ساخته نموده بود ، نمیتوانست کاملا ریشه کن شود ؛ از طرف دیگر ، بوروکراسی
 خود یکی از موانع اصلی در راه ساختمان اقتصادی بشمار میرفت - مانعی که اگر
 برطرف نمیشد ، ممکن بود کل پروسه را به عقب برگرداند .

لهن کلید مسئله را درست توده ها میدید ، اگر امکان بسیج توده ها وجود
 داشت تا در زمینه رشد تولید هم قدم شده و نه بخاطر موانع شخصی بلکه بخاطر
 منافع عموم کار کنند ، آنها میتوانند در خود هم موانع ایدئولوژیک را که

از جامعه کهن به ارث برده‌اند برطرف گشتند و هم ضرورت در دست گرفتن زمام امور را درک کنند .

در زمینه تولید ، توده‌ها قبلاً علاقهت خود را در سوبوتنیک* ها نشان داده بودند . در دوران جنگ داخلی ، هنگامیکه قشونهای کلتچاک جمهوری جوان شوروی را تهدید به شکست میکردند ، کارگران راه آهن مسکو نهم هاشی برای کار د او — طلبانه مازاد بر وقت در محوطه‌های راه آهن تشکیل دادند ؛ و در عرض چند هفته آتس این تحرك به تمام مراکز اصلی راه آهن و سایر منابع رخنه کرد ، لنین در هنگام تهخیت به این کارگران چنین گفت :

• ظاهرا این نقطه آغاز کار است ، اما آغازی است که اهمیت فوق العاده دارد . این آغاز انقلابیست که معکول تر ، قابل لمس تر ، رادیکال تر ، و قاطع تر از سرنگونی بورژوازیست ؛ زیرا که این يك پیروزی است — بر محافظه کاری خودمان ، بر بی انضباطی و خودخواهی خوردنه بورژواشی ، این يك پیروزیست بر عاداتی که بعنوان میراث سرمایه داری لعنتی برای کارگران و دهقانان بجای مانده است . فقط هنگامی که چنین پیروزی مستحکم گردیده فقط آن موقع دیمهیلین اجتماعی ، دیمهیلین سوسیالیستی بوجود خواهد آمد ؛ فقط و فقط آن موقع بازگشت به سرمایه داری غیرممکن کشته و کمونیس واقعاً شکست ناپذیر میگردد . (ل م آ - ۱۹۱۹ ، ۲۹)

در زمینه اداره امور ، البته لازم بود که کارگران سطح تربیت و فرهنگ خود را ارتقاء دهند ، اما این به تنهایی کافی نبود . اگر قرار بود که آنها به بوروکراسی پایان بخشند ، لازم بود که آنها خود در کار دولت شرکت کنند . فقط آن موقع مستم شوروی ، دولت بوسیله مردم و نه فقط دولت برای مردم می‌گفت . لنین در کنفره هفتم حزب (۱۹۱۹) چنین گفت :

• ما فقط موقعی که تمام مردم در کار دولت شرکت کنند میتوانیم تا به آخر و تا پیروزی نهایی بر علیه بوروکراسی مبارزه کنیم . در جمهوریهای

پیرووازی نه تنها این امر غیرممکن است ، بلکه قانون از آن معافست
 میکند . بهترین جمهوریهای پیرووازی ، هر قدر هم که دموکراتیک باشند ،
 هزاران مانع قانونی در مقابل شرکت مردم در کار دولت در آستانه دارند .
 کاری که ما کرده ایم اینست که این موانع را از میان برداشته ایم و لسی
 تاکنون ما به مرحله ای نرسیده ایم که مردم زحمتکش بتوانند در کار دولت
 شرکت کنند . به غیر از قانون ، هنوز سطح فرهنگ بعنوان مسئله ای کسسه
 هیچ قانونی شامل آن نمیشود وجود دارد . نتیجه این پائینی سطح فرهنگ
 اینست که شوراها که بر مبنای برنامه هایمان بایستی ارگانه های دولت توسط
 مردم زحمتکش باشند ، در حقیقت تبدیل به ارگانه های دولتی برای مردم
 زحمتکش توسط بخش پیشرو پرولتاریا و نه توسط تمامی مردم زحمتکش
 گشته اند ...

پیرووکراسی شکست خورده است . استعمارکنندگان نابود شده اند . ولی سطح
 فرهنگ هنوز ارتقا نیاافته است ، و در نتیجه پیرووکرات ها هنوز منفعای
 گذشته را در اختیار دارند . فقط هنگامی میتوان آنها را مجبور به عقب
 نشینی نمود که پرولتاریا و دهقانان خیلی بیشتر از آنچه که تاکنون
 سازمان باعتماد متعادل شوند و فقط موقعی که قسمهای واقعی در جهت
 حرکت کارگران در دولت برداشته شود . (ل م آ - ۱۸۳ - ۲۹)

لنین دو مرتبه در کنگره یازدهم (۱۹۲۲) این مسئله را عنوان کرد . این آخرین
 کنگره ای بود که وی در آن شرکت داشت و در اوایل ۱۹۲۳ در یکی از آخرین
 مقالاتی ، وی دعوت به « انقلاب فرهنگی » نمود :

« مخالفین ما مکررا بما گفته اند که ما در زمینه ساختمان سوسیالیسم در
 کموری که باندازه کافی سطح فرهنگ آن بالانگست عجله بخرج دادیم .
 واقعیتی که ما از قطب مقابل فریضات تشویک آنها - تنوری آموزگاران
 خودما و کم مغز - شروع بکار کردیم ، آنها را به گمراهی کشانید . در
 کشور ما ، انقلاب سیاسی و اجتماعی قبل از انقلاب فرهنگی ، همان انقلابی
 که در پیش خواهیم داشت بوقوع پیوست . (ل م آ - ۱۷۶ - ۳۳)

بعوت لنهين توسط استالين نهن تکرار شد :

• مطمئن ترين سرمايه بوروکراسي ارتقاء سطح فرهنگي کارگران و دهقانان ميباشد . ما ميتوانيم به بوروکراسي سر دستگاه دولتي لعنت فرستاده و آن را محکوم کنيم ، ما ميتوانيم بوروکراسي را بر کارهاي عملي خود انگشت نما کرده واقفا کنيم ؛ وليکن تا زماني که توده هاي کارگر به سطح معيني از فرهنگ نرسند ، به طغي که امکان نمايل و قابليت کنترول دستگاه دولتي را بوجود آورد ، بوروکراسي علهرغم همه چيز وجود خواهد داشت . بنا بر اين ، تکامل فرهنگي طبقه کارگر و توده هاي زحمتکشان دهقان و نه فقط رشد با سوادى - گرچه سواد پايه فرهنگ است - بلکه در درجه اول بوجود آوردن قابليت شرکت در اداره کشور ، مهمترين اهم اصلاح دولت و سر دستگاه ديکريست . اينست مفهوم و اهميت شعار لنهين در مورد انقلاب فرهنگي . (ا م آ - ۳۳۰ و ۳۳۱ همچنين ۱۱۰۵)

• و بالاخره سازمانهاي اقتصادي ما ... ما چگونه ميخواهيم در تمام اين سازمانها به بوروکراسي غاصه مهم ؟ فقط يکراه براي اين کار وجود دارد و آن اين است که سازماندهي ، کنترول و نهايت جريان از پايه انجسام کهرد و در موسسات ما ، انتقاد از بوروکراسي ، از کميونها و اعتبارهاست توسط توده هاي وسيع طبقه کارگر بجريان آفتد . (ا م آ - ۳۲ و ۱۱)

اگر نياز به انقلاب فرهنگي را فرض شده بداريم سئوال اينست که آيا به چه شکلي ميتوانست صورت يابد ؟ اين مسئله حل نهد . کارگران و دهقانان شوروي در مقابل با مشکلات طاقت فرسا موفق شدند که کشور خود را بسازند ولي بدلايلي که گفته شد ، آنها موفق شدند که آنرا کاملاً برسير کنترول خود برآورند .

۱- مبارزه طبقاتي در جامعه سوسياليستي

در فوريه ۱۹۳۱ استالين اين شعار دوراندېنه را عنوان کرد :

• ما پنجاه تا صد سال از کشورهاي پيشرفته عقب هستيم . ما بايستي اين ساختار را بر عرض فعال طي کنيم . يا که در اين کار موفق خواهيم

شد و یا اینکه سقوط خواهیم کرد» (۱ م آ - ۱۳ ۴۱)

دو سال بعد ، نازی ها در آلمان قدرت را بدست گرفتند . بخاطر ترس از اینکه مبادا کمونیستها در پارلمان اکثریت را بدست آورند ، سرمایه داران انحصاری آلمان ، به حمایت از سایر سرمایه داران انحصاری غرب ، سیستم پارلمانی - بورژوازی را که تا این زمان بعنوان ماسکی از آن استفاده کرده بودند طرد کرده و بجای آن يك ديكتاتورى علفى بخاطر تدارك براى مقابله نهائى با شوروى بكار گماشتند . در زمينه چنين تدارك مفصل براى جنگ است كه بايستى برخواستند استالين به تقاضاهاى طبقاتى درونى را قضاوت كرد .

در سال ۱۹۳۳ اولين برنامه ۵ ساله با تمام رسيد و در سال ۱۹۳۲ دومين برنامه ۵ ساله خاتمه يافت . مشكلات غول آسا وجود داشت - كم تجربى كى ، كم لبا قفسى و بالاتر از همه خرابكارى ؛ با اين وجود همه اين مسائل ، بخاطر آن چيزى كه لنين « تهرمانى توده ها در دار سانه روزمره » اطلاق ميكرد ، حل شدند . (۱ م آ - ۱۳ ۴۲)

سر زانويه ۱۹۳۳ ، استالين هنگام فراغت نتايج اولين برنامه پنجساله چنين گفت :

« ما بايستى بخاطر داشته باشيم كه رشد نیروى دولت شوروى ، مقاومت آخرين بقاياى طبقات در حال مرگ را تشديد خواهد نمود . دقيقا بخاطر اينكه آنها در حال مرگ بوده و روزهاى زيادى از زندگى آنها باقى نمانده است ، آنها از يك مرم حمله به مرم ديگرى ، مرم حادثه تری دست مي زنند و در حاليكه از عقب افتاده ترين بخشهاى جمعيت مند چيست و آنها را بر عليه رژيم شوروى بر مى انگيزند » (۱ م آ - ۱۳ ۴۱)

يكسال بعد ، هنگام بررسى پوشرفت برنامه پنجساله دوم ، استالين چنين گفت :

« ولى آنها ميتوانيم بگوئيم كه ما اكنون بر تمام بقاياى سرمايه دارى در زندگى اقتصادى فاشي شده ايم ؟ خير ، ما نميتوانيم اين را بگوئيم ، حتى خيلى مشكّن تر ميتوانيم عنوان كنيم كه ما بر بقاياى سرمايه دارى در افكار مرم فاشي شده ايم . ما اين را نميتوانيم بگوئيم نه فقط بخاطر اينكه

رشد افکار مردم از موفقیتهای اقتصادی آنها عقب‌تر است، بلکه بخاطر اینکه ما هنوز توسط کشورهای سرمایه‌داری که در صدد زنده کردن و نگاه داشتن بقایای سرمایه‌داری در زندگی اقتصادی و افکار مردم غوروی هستند در محاصره هستیم و اینکه ما یلسویکها بایستی همیشه شمیر خود را در برابر آنها ببرنده نگاه داریم.

بپراختی میتوان نتیجه گرفت که این بقایا اجباراً زمینده مساعدی برای زنده شدن ایدئولوژی گروههای ضد لنینی در افکار برخی از اعضاء حزب ما بوجود خواهند آورد.

باین علت ما نمیتوانیم بگوئیم که مبارزه خائسه بافته است و دیگر احتیاجی به حمایت تهاجم سوسیالیستی وجود ندارد. (ا م آ - ۳۵۱ + ۱۳) باین ترتیب، از این دو نقل قول چنین برمی‌آید که بقایای طبقات استثمارکننده با حمایت قدرتهای سرمایه‌داری هنوز در حال تلاش بمنظور برانگیختن بدشپهای عقب‌افتاده مردم غوروی بر علیه رژیم غوروی بودند. مبارزه طبقاتی نه تنها ادامه نداشت بلکه در حال حادثه شدن نیز بود.

در سال ۱۹۳۶، اساسنامه جدیدی به تصویب رسید که در آن حقوق مساوی بدون در نظر گرفتن نژاد، ملیت، مذهب، سطح تعلیم و تربیت، معدن‌کنی، مشاغل اجتماعی، وضع دارائی و با فعالیتهای گذشته، برای همگان تضمین گردید. این اساسنامه همانطور که استالین ادعا کرد دموکراتیک‌ترین اساسنامه در جهان بود. وی هنگام ارائه دادن این اساسنامه در نوامبر همان سال چنین گفت:

• همانطور که میدانید، طبقه مالک در نتیجه پایان موفقیتهای آمیز جنگ داخلی از میان برداشته شد. سرنوشت سایر طبقات استثمارکننده نیز مانند سرنوشت طبقه مالک بوده است. طبقه سرمایه‌دار در زمینه صنعت دیگر وجود ندارد. طبقه کولاک در زمینه کشاورزی دیگر وجود ندارد. و تجار و سودجوها در زمینه تجارت دیگر وجود ندارند. بدین ترتیب کلیه طبقات استثمارکننده اکنون از بین رفته‌اند. (ا - ل - ۵۶۵)

• متن اساسنامه جدید غوروی از این حقیقت شروع میشود که دیگر طبقات

متخاصم در جامعه وجود ندارند (۱ - ل - ۵۷۱)

در اینجا چنین عنوان میشود که طبقات استثمار کننده از بین رفته اند و ظاهراً بنظر میرسد که مبارزه طبقاتی نیز به پایان رسیده است.

در مارس ۱۹۳۲ • استالین حزب را دعوت به همکاری بیشتر بخاطر جلوگیری از رخنه و نفوذ مائورین ضد انقلابی بدرون آن نمود • وی در این هنگام چنین گفت :
• لازم است که این تئوری توسعه را خرد کرده بدور افکنیم همان تئوری که عنوان میکنند هر قسم پیشرفت ما موجب خواهد شد که مبارزه طبقاتی هر چه بیشتر خاموشی شده و اینکه متناسب با رشد موفقیتهای ما • دشمن طبقاتی را مilder خواهد شد
برعکس • هر قدر که پیشرفت ما بیشتر باشد • هر قدر که موفقیتهای ما بیشتر باشند • بهمان اندازه بقایای مائورینی شده طبقات استثمار کننده خصمکین تر خواهند شد • بهمان اندازه آنها در روی آوردن به اشکال حادثه مبارزه سریعتر خواهند بود • بهمان اندازه خسارت آنها بدولت شوروی بیشتر خواهد بود و بهمان اندازه مانند آخرین تلاشهای محکومین به مرگ سی آنها در بست زدن به اعمال عاجزانه بیشتر خواهد بود •

ما باید بخاطر داشته باشیم که بقایای طبقات مائورینی شده در شوروی تنها نماندند • آنها مستقیماً از طرف دشمنان ما در خارج از سرحدات شوروی حمایت میشوند • اشتباه است تصور کنیم که دامنه مبارزه طبقاتی در درون مرزهای شوروی محدود است • در حالیکه يك قطب مبارزه طبقاتی در درون شوروی قرار دارد • قطب دیگر آن بداخل کشورهای پوزوازی اطراف ما کشیده میشود •• (محاکمات مسکو و دو نطق استالین • ۲۶۲)

در اینجا دوباره چنین عنوان میشود که مبارزه طبقاتی ادامه داشته و در حال حادث شدن است •

و بالاخره استالین در گزارشی خود به کنگره هیجدهم حزب در مارس ۱۹۳۹ چنین گفت :

• در حالیکه جامعه سرمایه داری در اثر تضادهای آشتی ناپذیر بین کارگرها

و سرمایه‌داران و بین‌دفعان و مالکان در رنج است - که عدم ثبات نیروی
آنها نیز منجر میشود - جامعه شوروی که از فید استعمار آزاد شده است
دارای چنین تضادهایی نیست ، جدای طبقاتی در آن از بین رفته و همسای
جامعه‌ای که کارگران ، دهقانان و روشنفکران دوستانه با هم همکاری می
کنند دیده میشود .» (۱ - ل - ص ۶۵۰)

در اینجا دوباره عنوان میشود که تضاد طبقاتی در جامعه شوروی وجود ندارد .
چگونه میتوان این تناقضات را توضیح داد ؟ قبل از اینکه سعی کنیم بسـ
سؤال پاسخ دهیم ، بایستی گامی را که در طی این سالها بمنظور شکست دادن
نیروهای ضدانقلاب برداشته شد را مطالعه کنیم .
از يك طرف ، عده‌ای از رهبران سیاسی از جمله بوخارین ، ریکوف و زینوف
و همچنین چندین زنران ارتش و يك رئیس پلیس به محاکمه کشیده شده و بـ
خیانت محکوم شده و اعدام گردیدند . نکته‌ای که کلیه این افراد در آن مشـ
بودند اعتقاد به پیروزی حتمی آلمان در جنگ آیفنده بود . علاوه بر این ، تعداد
وسعی جاسوس و دیگر مأمورین دشمن از بین برده شدند . شکی در آن نیست که اثر
اقدامات فوق انجام نشده بود اتحاد جماهیر شوروی از میان برده میشد . از طرف
دیگر ، در حین فعالیتهاى ضد جاسوسی خود ، پلیس امنیت که کنترل موثری بر روی
آن نمیشد ، دهها هزار نفر افراد بیگناه را به اتهامات ناصحیح دستگیر کرده
و تعداد وسیعی از این افراد بدون محاکمه اعدام شدند . این اقدامات اختفای
آور بان صورت بر علیه کارگران و دهقانان نبود و به حال آنان نسبتاً تأثیری
نداشت ، اما بیشتر این اقدامات بر علیه روشنفکران و بهر از همه بر علیه خود
حزب بود . نه تنها درصد قابل ملاحظه‌ای از فرماندهان را اعضا - حزب تبدیل می
دادند ، بلکه بسیاری از آنها جزو وفادارترین طرفداران اسـتالین بشمار می آمدند .
ننها توضیح قابل فهم این جریانات همانست که در آن زمان رایج بود ، و بمنـ
در بیستمین کنفرانس حزب (۱۹۵۱) به تصویب رسید . مأمورین دشمن بهارگان بالای
پلیس امنیتی رخنه کرده بودند ، اسـتالین مسئولیت اعراج این عناصر را قبول
کرده و اقرار نمود که این وظایف با « اشتباهات بزرگی » همراه بسوده‌اند .

(۱- ل - ۱۶۹) این نشانه‌ایست از اینکه فاصله ضدانقلاب تا پیروزی بسیار کم بوده است.

اینگونه نقض حقوق مدنی و در تضاد آشکار با اساسنامه جدید که در آن این حقوق تضمین شده‌اند فرار دارد و این تضاد بصورت واضحی با تضادی که در تحلیل استالین در مورد وضع طبقات در جامعه شوروی به چشم می‌خورد و مربوط است. در رابطه با تحلیل استالین و سؤال ما اینست که اوضاع واقعی چگونه بود؟ آیا مبارزه طبقاتی در حال حادث شدن بود یا در حال از بین رفتن؟

در طی این سالها يك اقتصاد جدید سوسیالیستی بنا شده بود. مالکیت سوسیالیستی جایگزین مالکیت سرمایه‌داری شده و تولید بزرگ جایگزین تولید کوچک شده بود. ولیکن تحول سوسیالیستی در روینای سیاسی و ایدئولوژیک هنوز انجام نشده بود. دستگاه دولتی جدیدی که کنترل آنها توسط پرولتاریا و از سویی حزب انجام میشد بوجود آمده بود و ولیکن توده‌ها هنوز کاملاً در آن درگیر نشده بودند. برعکس، در اثر اعمال بوروکراتیک مسئولین بورژوازی که مقامهای ممتازی در اختیار داشتند و تا حدودی از توده‌ها جدا شده بود و کرایشات بورژوازی در خود حزب نیز در حال رشد بود. نسبت طبقات استثمار کننده فدیم کوتاه شده بود ولیکن بهیچ وجه آنها از بین نرفته بودند. بسیاری از مالکین و سرمایه‌داران پیشین در بخش خدمات عمومی استخدام شده بودند و کولاکهای پیشین به مزارع کلکتیو ملحق شده بودند. این عده املاک خود را از دست داده بودند ولی عادات و رسوم و پیشینه خود نسبت بزندگی را از دست نداده بودند. توده‌های دهقانی در مزارع کلکتیو هنوز طرز فکر يك مالک کوچک را داشتند. پرولتاریا خود احتیاجات رشد صنعتی را از طریق جلب تعداد وسیعی از دهقانان برآورده بود و اینها نیز با خود نعصبات خورده بورژوازی خود را همراه آورده بودند. در اثر گسترش سریع سیستم تعلیم و تربیت، توده‌ها سطح فرهنگی خود را ارتقاء داده بودند و بی‌سوادی تقریباً کاملاً از بین رفته بود. ولی این هنوز در سطح يك انقلاب فرهنگی که نشمن لزوم آنرا بمنظور درگیر کردن توده‌ها در کار دولت یادآور شده بود، نبود. باین دلایل، بایستی بخاطر آخرین مورد مبارزه

طبقاتی نبرد ادامه می یافت و اگر پرولتاریا در امر رهبری خود دست میبندد و طبقات مخلوع دوپندان کوشش کرده تا آنچه را که از دست داده بودند بدست آورند. مطالبه سخنرانهای استالین خطاب به کارهای حزب در این دوره نشان میدهد که وی بخوبی از خطر سائیده شدن هموند حزب و توده ها در اثر «زنگ زدگی بورژوازی» آگاه بود (معاکبات مسکو و در نطق استالین - ۲۷۸). وی خطر را میدید و مکرراً بآنها در مورد آن هشدار میداد ولی غایب بخاطر اینکه خود بیچاره از اندازه بی تدبیریت صرنا (ام آ - ۲۶۶-۲۶۷) اتکام میکرده نتوانست از آن جلوگیری کند و از طریق همین نقطه ضعف در حصار دفاعی سوسیالیستی بود که دشمن راه خود را پیدا نموده و وارد گتت. اگر توده ها بخاطر در دست گرفتن مبارزه طبقاتی و ادامه دادن آن تا به آخر بسیج شده بودند تا بتوانند دوست را از دشمن تشخیص دهند، آنها میتوانند دستخدا نقلی چون را از میان خود منفرد نموده و در همین حال فعالیتهای پلیس امنیتی را نیز نظارت کنند. بنابراین جواب سؤال ما اینست که نه تنها مقاومت طبقات مخلوع در حال از بین رفتن نبود، بلکه مقاومت آنها ادامه یافته و اشکال جدیدی که فریبنده تر و در نتیجه خطرناکتر از سابق بود بخود گرفت. در این شرایط، همانطور که - دشمن پیش بینی کرده بود - حفظ و تقویت دیکتاتوری پرولتاریا بسیار حیاتی بود. با در نظر گرفتن همه این نکات شاید بتوان نتیجه گرفت که تا سال ۱۹۳۵ استالین مضمی لنینی را رعایت میکرد و ولی بعدها بخاطر ازدیاد فشار محاصره سرمایه داری، بدو طریق از آن جدا گردید. از یک طرف، اساسنامه جدیدی روی این مریضه فرار داشت که دیکتاتوری پرولتاریا میتواند در رابطه با مناسبات سرنوی، پنجه پولادین خود را ستفند، و باین خاطر بورژوازی جدید که آنها بعنوان تائید امتیازات خود تلقی کرده بود، از آن استغیان نمود. این یک انحراف راست بود. از طرف دیگر، چون در حقیقت دیکتاتوری پرولتاریا نمیتوانست ست شود، لذا از سرین پلیس امنیتی و با سبک اداری نگاهداشتن میشد (ام آ - ۱۶۰ + ۱۳). این یک انحراف «چپ» بود. اشتباهی که لنین آنها «مدبیریت زیاده از حد» نامیده بود. که بصورت زیاده روی چپ روهها که مبارزه بر علیه کولاکها را ختمه دار کرده بود، متعلی شد. (ام آ - ۱۲۶۳۱۸).

این دو انحراف، مکمل و حامی یکدیگر بودند. با دشمنان بصورت دوست رفتار می
عد و با دوستان بصورت دشمن.^{۳۰}

امروزه ارزیابی دقیق از آثار تئوریک زوزن استالین، ارزیابی مشخص ولیکن
همه جانبه از پراتیک و نقش وی برای جنبش انقلابی خلقهای جهان دارای اهمیت
برآواشی است و چنانچه با صداقت انقلابی انجام پذیرد، جنبش را غنی تر نموده
و بامر پیشبرد خلافت آن یاری خواهد رساند. ما معتقدیم آقای جورج تامسون
در نگارش این کتاب و بخصوص در برخورد به نقش استالین از یک جنبش موضع
صحیحی حرکت کرده است.

بهر حال، در کوشش جهت بررسی مسئله استالین با پستی توجه داشت که در این
عصر برخورد به استالین و نقش وی برخورد به یک عنصر عادی نیست بلکه برخورد به
مظهر شکوهمندترین دوره تاریخ بشریت متمدنی است، دوره ای که اتحاد جماهیر شوروی
در طی آن نیرو گرفت، بر سائیس کونا کون امپریالیستها پیروز مندانه فائق آمد،
ترتسکیستها، بوخارینیستها و کولاکها را بمنزله طبقه درهم شکست، صنایع
سنگین خود را کامیابانه مستقر ساخت، کشاورزی را اشتراکی کرد، دوره ای که
اتحاد جماهیر شوروی در طی آن بصورت قدرت عظیمی درآمد، سوسیالیسم با موفقیت
مستقر ساخت و در دومین جنگ جهانی با قهرمانی حماسه آفرین چندگانه فاشیسم را از
پای درآورد و خلقها را رهائی بخشید، دوره ای که در طی آن اردوگاه نهر و منسد
سوسیالیستی بوجود آمد. جعلگی این وقایع و رویدادهای دیگر که بخشی از حقایق
تاریخ پرافتخار عصر ما را تشکیل میدهند به نحو بارزی با نام استالین و نقش
وی عجیب میباشد. رفیق انورخوجه، صدر کمیته مرکزی حزب کار آلبنانی عداوت
استالین را بمثابه یک انقلابی و رهبر کبیر چنین بیان میکند:

«رفیق استالین در اثر نقش شخصی خود و بمنزله رهبر حزب کمونیست بلشویسک
پس از مرگ لنین بزرگترین پهلوی کمونیسم بین المللی بود. وی بوجهی بسیار
مثبت و با نفوذی بس عظیم و بسط به روزیهای کمونیسم در سراسر جهان تانهد
کنداشت. تمام آثار تئوریک رفیق استالین گواه پرشور وفاداری او به استناد
نابغه لنین کبیر و لنینیم است.» (انورخوجه، سخنرانی در هشاد وینیمین
کنفرانس احزاب کمونیستی و گارگری - مکو، نوامبر ۱۹۶۰)

مارکس و انگلس تئوری سوسیالیسم علمی را بنیان گذارندند. لنین مارکسیسم
را به عصر امپریالیسم تلفیق داده، یک سری مسائل انقلاب پرولتاریائی و بویژه
مسائل تئوریک و پراتیک استقرار دیکتاتور پرولتاریا را در یک کشور حل نموده
و بدینسان مارکسیسم را تکامل بخشید. پس از لنین کبیر، استالین بطور
جامع و دوران سازی تئوری مارکسیسم - لنینیم را تکامل بخشیده و آنرا بمرحله

در این رابطه شایان توجه است که در کتاب ماثریالیسم دیالکتیک و تاریخی خود (۱۹۳۸) استالین بین تضادهای آننا کونیستی و غیر آننا کونیستی تفاوت نگذاشت و همچنین متذکر شد که طریقه برخورد به تضادهای آننا کونیستی میتواند آنها را

نویستی ارتقا داد. استالین تئوری لنین را در باره رشد ناموزون سرمایه‌داری و بهروزی سوسیالیسم در یک کشور تکامل داد؛ وی با حلافت بی مانندی تئوری بحران عمومی سیستم سرمایه‌داری را تدوین کرد و تئوری ساختمان کمونیسم را در اتحاد شوروی تحکیم و غنا بخشید. استالین تئوری فواین اقتصاد سرمایه‌داری مدرن و سوسیالیسم را تدوین و همچنین تئوری انقلاب در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را پایه‌گذاری نمود؛ وی بنظر خلافی تئوری لنین را در مورد ساختمان حزب طبقه کارگر تکامل داد. استالین با خدمات ارزنده خود گنجینه مارکسیسم-لنینیسم را حفظ و آنرا بنظر خلافی تکامل بخشید، و بدینسان کارگران و خلقهای ستمدیده سراسر جهان را بهر از پیش متحد نموده و آنانرا در مبارزات رها نسی بدیشان نیرومند تر ساخت.

بدین خاطر حتی اکنون که بیش از بیست سال از مرگ استالین میگذرد، نام وی و امر او همچون شمسیر تیزی در چشمان امپریالیستها، رویزیونیستها و کلیه مرتجعین و از جمله ترسکیستها فرو میرود. براساسی که در تاریخ بشریت مرفقی نیست شخصی که مانده استالین و باندازه وی هدف حمله مرتجعین رنگارنگ واقع شده باشد و این خود گناه و فغانی او به پرولتاریا و خلقهای جهان است.

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

انقلابیون راستین برای اینکه بتوانند از اردوگاه پرافتخار خود پاسداری کرده و خط فاصل آنها با بیقوله تاریک و متعفن امپریالیستها، ترسکیستها و رویزیونیستهای معاصر حفظ نمایند مولفند در ارزیابی خود از مسئله بهیچیده و ظریفی چون نقش استالین در امر بهروزی نخستین انقلاب پرولتاریائی و در ادامه آن سی سال ساختمان سوسیالیسم در یک ششم کیتی که تحت شرایط محاصره کامل امپریالیسم، حملات پی در پی و زیانکاری مرتجعین داخلی انجام پذیرفت، نهایت دقت را معصوم دارند. چنانچه انقلابیون در این مورد - همانند برخی موارد دیگر - مرتکب اشتباه نشوریک و با لغزش سیاسی کردند، نه تنها خط فاصلی را که از آن یاد شد مخدوش ساختند، بلکه با دست خود جویباری برای انداختن اند که مرتجعین سر یک از آن بمشابه نهری در بگرفش در آوردن چرخهای آسیاب خدا نقاب خود استفاده برند.

مبدل به غیر آنجا کونیستی نموده و برعکس تضادهای غیر آنجا کونیستی را به آنجا -
کونیستی تبدیل نماید . در برخورد مائوتسهدون به دیالکتیک ، این یکسوی از
نکاتی است که بعنوان کام مهمی بجلو تلفی میشود .

آقای تامسون در برخوردش به استالین و با اتخاذ موضعی مبنی بر اینگونه :
" استالین تا سال ۱۹۲۵ مشی لنینی را رعایت میکرد ، ولی بعدها بخاطر از دست دادن
بشار محاصره سرمایه داری از آن جدا گردیده مرکب یک چنین اشتباه
تئوریک و نظری سیاسی بزرگی گردیده است .
بگذار بپرداز آنکه به انحراف آقای تامسون بپردازیم بگذار دیگر نشان
دهیم انقلابیون واقعی به استالین چگونه برخورد نموده اند . در بیستم دسامبر
سال ۱۹۲۹ ، یعنی درست چهار سال پس از آنکه بنایه ادعای آقای تامسون استالین
از مشی لنین " جدا " شده بود و قاعدتا میبایستی - بطا طر حرکت سریع تاریخ - در
طی این مدت فرسنگها از آن مشی دور گردیده باشد ، یکی از رهبران کبیر عصر ما
رفیق مائوتسهدون از وی چنین یاد میکند :

" تبریک به استالین یک امر تشریفاتی نیست . تبریک به استالین بمعنی
پشتیبانی از او و امر است ، بمعنی پشتیبانی از بهر روزی سوسیالیسم و پشتیبانی
از راهی است که او به بشریت نشان میدهد . بمعنی پشتیبانی از دوست عزیز
است . زیرا که امروز اکثریت عظیم بشریت در رنج بسر میبرد و تنها راهی که
استالین نشان داده است و تنها یکمک استالین ، بشریت میتواند خود را از رنج
رهائی بخشد . " (مائوتسهدون ، منتخب آثار ، جلد دوم ، صفحه ۴۹۷)

اما انحرافات آقای تامسون در کجاست و چگونه آغاز میگردد ؟ او با استفاد به
دو نقل قول نسبتا طولانی و بسیار ارزنده از استالین که در سالهای ۱۹۲۲ ، ۱۹۲۳
برشته تحریر در آمده است (س ۱۱۸۰ متن حاضر) بدرستی چنین جمع بندی میکنند :
" باین ترتیب ، از این دو نقل قول چنین برمی آید که بغایای طبقات استعمار
کننده با حمایت قدرتهای سرمایه داری هنوز در حال تلاش بمنظور برانگیختن
بخشهای عقب افتاده مردم شوروی بر علیه رژیم شوروی بودند . مبارزه طبقاتی
نه تنها ادامه داشت بلکه در حال حادث شدن نیز بود . "

سپس آقای تامسون به گزارش استالین در تذکره هفتم شوراهای اتحاد جماهیر
شوروی که تحت عنوان " در باره لایحه قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
" در نوامبر سال ۱۹۲۶ ایراد گردیده است روی میاورد . در این گزارش
استالین میگوید : " بدین ترتیب کلیه طبقات استعمار کننده اکنون از بهمن
رفته اند " و اینکه " لایحه قانون اساسی جدید بر این زمینه استوار است که در

در حالیکه شوروی روز بروز قوی تر میشد ، تضادهای مابین قدرتها ی امپریا - لیستی حادث تر میگفت . آنها در ضمنی با اولین کشور سوسیالیستی با یکدیگر

جامعه ما دیگر طبقات متنازع وجود ندارد و جامعه کنونی ما از دو طبقه دوست یکدیگر ، از کارگران و دهقانان ، تشکیل گردیده است .»

یکی از اشتباهات تشوویک آقای تامسون در نتیجه گیری نادرست از نقل قول فوق نهفته است . او با استناد بگفته استالین نتیجه میگیرد که : « در این جا چنین عنوان میشود که طبقات استثمار کننده از بین رفته اند ؛ و ظاهراً بنظر میرسد که مبارزه طبقاتی نیز به پایان رسیده است .»

آیا استالین وجود و ادامه مبارزه طبقاتی را در اتحاد شوروی نفی نموده است ؟ خیر ، بهیچوجه . این آقای تامسون است که نتیجه میگیرد چون استثمار - کران بمنابیه طبقه درهم کوبیده شده و از بین رفته اند ، « بنظر میرسد که مبارزه طبقاتی نیز به پایان رسیده است .» آنچه مسلم میباشد این است که آقای تامسون بهین استثمار کران بمنابیه طبقات اجتماعی و بقایای طبقات استثمار کر تمایزی فائل نمیشود و با قائل بدرك آن نیست . اشتباه تشوویکی که آقای تامسون و نه استالین ، در آن غلطیده این است که وی مبارزه طبقاتی را در درهم کوبیدن و از بین بردن طبقات استثمار کر جامعه که طی يك مبارزه طبقاتی در زمینه تولید در اجتماع صورت میگیرد خلاصه میخاید . چنین درکی از مبارزه طبقاتی در مرحله گذار به جامعه بی طبقه کمونیستی به غایت دکماتیك و غیر علمی است . در مرحله سوسیالیسم مبارزه طبقاتی در دو زمینه زیربنای جامعه و روینای آن انجام می گیرد . مبارزه در هر دو جنبه دارای رابطه دیالکتیکی و لاینفک از یکدیگر بوده و نیز هر يك جایگاه و اهمیت خود را داراست . بدینسان تصور اینکه محسوس گردیدن طبقات استثمار کر با به پایان رسیدن مبارزه طبقاتی در زمینه های مختلف و بخصوص در زمینه مسائل روینائی مترادف و با همزمان صورت میگیرد تصوریست باطله متأسفانه يك چنین تصویری گریبانگیر آقای تامسون شده است .

بنا بر آنچه گفته شد ، بدیهی است که آقای تامسون زمانیکه در گزارشی ماه مارچ ۱۹۲۷ استالین خطاب به حزب کمونیست اتحاد شوروی (ص ۱۱۹ متن حاضر) در مورد وجود و ادامه مبارزه طبقاتی در جامعه شوروی همان مفاهیمی را میباید که استالین در سالهای ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ (ص ۱۱۷ متن حاضر) بیان داشته متعجب میگردد و آنها جزو یکی از « تناقضات » موجود در گفته های استالین محسوب میدارد . آقای تامسون در این مورد میگوید « برای تجدید باره چنین عنوان میگردد که مبارزه طبقاتی ادامه داشته و در حال حادث شدن است .»

متعد بودند ولی در رابطه با قدرت روزافزون آن در بین آنها اختلاف نظر وجود داشت. این اختلاف در بین طبقه حاکمه هر کشور نیز منعکس شده بود. در انگلستان، آن بخیر از هیئت حاکمه که چمبرلین از آن نمایندگی میکرد و در آلمان اکثریت

آیا استالین هرگز در تئوری و یا در پراکتیک خود لزوم و ادامه مبارزه طبقاتی را در اتحاد شوروی نفی نموده است؟ اساسا یکی از ماسی روزهیونیست-های شوروی پس از غلبه بر حزب بلشویک این بود که تز استالین در مورد وجود مبارزه طبقاتی در اتحاد شوروی را نفی نمایند. اینان کوشیدند و موفق هم شدند که ماهیت حزب و دولت پرولتری را در این کشور تغییر داده و اینستاد ارکان قدرت سیاسی و اجرایی پرولتاریا را شوروی را تحت عنوان «حزب تمام خلقی» و «دولت تمام خلقی» به ارگانهای اعمال قدرت ضدانقلابی خود مبدل سازند. در این رابطه کمونیستهای انقلابی بلشویک شوروی، انقلابیونیکه پس از غلبه روزهیونیسم بر حزب کمونیست و دولت اتحاد جماهیر شوروی هرگز در مقابل ماهیت و سیاستها و اعمال دارنده خائن غروشیف سرتعظیم فرود نیاورده و بر علیه این مرتجعین قاطعانه اقدام بمبارزه نموده اند. در بهائیه ایکه در ماه مارس ۱۹۶۷ منتشر ساختند اظهار میدارند که:

«اپورتونیستها و چاکران درس خوانده آنها ... اینک ده سال است که در آثار استالین میگردند تا شاید تئوریهائی و یا لافل تزهائی خاص را بیابند که مخالف مارکسیسم - لنینیسم باشد - میگردند ولیکن چیزی نمی یابند.»

«میثوان (در پاسخ) گفت که امروزه یکی از مهمترین تزهائی استالین که وی کارهای خوبی را بر آن مبتنی میساخت باصطلاح «رد شده است» - یعنی تزی که بموجب آن مبارزه طبقاتی با نزدیک شدن به جامعه کمونیستی تعدید میشود و روزهیونیسم را بفرنجتری بخود میگیرد.»

در اینجا مسئله ای را که بلشویکهای شوروی اظهار میدارند این است که استالین در بهبود مبارزه طبقاتی و امر ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی بر اساس همان تزی که در سال ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ مطرح ساخته و آقای تامسون هم خوب بحثانه از آن یاد کرده اند پیروی مینموده است.

به دیگر سخن، استالین با وجود اینکه در سالهای ۳۴ - ۱۹۳۳ اظهار داشت استثمارگران بهنابه طبقات از جامعه اتحاد شوروی برچیده شده اند، لیکن در همان زمان و خصوصا در سال ۱۹۳۷ تصریح و تاکید نمود که مبارزه طبقاتی در اتحاد شوروی تعدید یافته است. و این نه تنها تناقض محسوب نمیکرد بلکه یک استنتاج اصولی و دیالکتیکی است؛ یعنی گذار از جامعه سوسیالیستی به جامعه بدون طبقه و بدون استثمار کمونیستی (گذار از فاز اول به فاز دوم) بشکل

را درست داشت هیتلر را تشویق می نمود تا به اتحاد شوروی حمله کند و با پس امید که در این جریان هم سوسیالیسم نایبود خواهد شد و هم هیتلر تضعیف شده و در نتیجه انگلستان بعنوان مقتدرترین قدرت اروپا گردن خواهد کشید و اسنالیس

تداخل آرام و بدون زد و خورد طبقاتی ملی نمی کردند و بلکه مبارزه طبقاتی منتهی به اشکال دیگر و متفاوت از اشکال چپین مبارزه ای در جوامع طبقاتی تشدید می یابد و این مبارزه طبقاتی از آنجا که دیگر طبقات مستدکر بحثا به طبقات برچیده شده اند میان "سنگات" و "ایدئولوگهای" بازمانده این طبقات در فرهنگ و هنر و ادبیات و در سیاستهای اقتصادی و بالاتر از همه در داخل حزب طبقه کارگر انعکاس می یابد و این مبارزه بویژه در سطح حزب حدت می یابد زیرا هر چه جامعه بسوی تکامل بیشتری گام برمیدارد و انحرافات و لغزشهای هرچند کوچک درون حزب معانی عمیقتری پیدا میکنند و بدینسان مبارزه و تسلیفیه حزب در زمینه های مختلف ضرورت می یابد و برای آشنائی و درک بهتر از شدت و عمق و مبارزه ایب شولوزیک - طبقاتی که در درون حزب کمونیست اتحاد شوروی جریان داشته است می توان به آثار استالین چون "مارکسیسم و مسائل زیان شناسی" و "مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد شوروی سوسیالیستی" که به ترتیب در سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۵۲ به رشته تحریر درآمده اند مراجعه نمود و

آقای تامسون در کوشش خود جهت توضیح "تناقضات" موجود در گفته های استالین و نتایج عملی آن در درجه اول به تحلیل از "جنايات" وی می پردازد و آقای تامسون می نویسد :

"در حین فعالیت های ضدجاسوسی خود و یلبس امنیت که کنترل موثری بر روی آن نمیبوده آنها هزار نفر افراد بیگناه را به اتهامات ناصحیح دستگیر کرده و تعداد وسیعی از آن افراد بدون محاکمه اعدام شدند و این اقدامات اختنای آور بسان صورت برعلیه کارگران و دهقانان نبود و به حال آنان نسبتا تاثیر نداشت و اما بیشتر این اقدامات برعلیه روشنفکران و بجز از همه برعلیه خود حزب بود و نه تنها درصد قابل ملاحظه ای از قربانیان را اعضاء حزب تشکیل میدادند بلکه بسیاری از آنها جزو وفادارترین سرفداران استالین بشمار می آمدند" (ص ۱۲۰ متن حاضر) اما واقعیت موجود در اتحاد شوروی چه می بود ؟

استالین در واقع حزب را از وجود تعداد بسیاری از عمال ضد انقلابی پورزواری از جمله تروتسکی و زینوف و کامنوف و رادک و بومارین و ریکوف و شرکسا تصفیه نمود و این عناصر حقیقتا دشمنان سرسخت لنینیسم و دیکتاتورری پرولتاریا و مردم شوروی بشمار می آمدند و با طرق کونا کون در مقابل پمبیرد مشی لنینیسی حزب ایستاده و برسر مسائل مهم انقلاب کارشکنی کرده و میکوشیدند دیکتاتورری

به انگلستان و فرانسه پیشنهاد انعقاد قرارداد امنیت نمود ، که اگر از طرف آنها مورد قبول واقع شده بود ، از بروز جنگ مسانعت مینمود . هنگامیکه روشن شد که چنین قراردادی مورد قبول واقع نخواهد شد ، وی يك قرارداد عدم تجاوز

پرولتاریا را به کبراء کفائیده و آنها را با شکست مواجه سازند .
تروتسکی با تئوری لینن و استالین مبنی بر اینکه پهلوی سوسیالیسم در يك کشور امکان پذیر است سرخشنانه مخالفت مهورزید و در مقابل تئوری ارتجاعی « انقلاب پهلگیر » خود را مطرح میساخت . وی با طرح این باطلنج « تئوری ادعا داشت که برای يك دولت ممکن نیست خود را از « وابستگی مادی به اقتصاد جهانی » آزاد ساخته و از این رو غیر ممکن است بتواند با « اتکا » بخود یا امر ساختمان سوسیالیسم در کشور همت کمارد . تروتسکی با دیکتاتوری پرولتاریا نیز مخالفت مهورزید و میگفت دیکتاتوری پرولتاریا با عبارت با توده وسیع دهقانان در تضاد آشتی ناپذیر قرار خواهد گرفت . او با ناسزاگوئیهای خود استالین را مورد حمله قرار داده و میگفت استالین ماسخن دولتی را « به ایزاری جهت زورگوئی و از زمین بردن استقلال مردم مبدل ساخته است ما ایزاری کشیده آنها تا تاریخ بخود ندیده است ؟ تروتسکی همچنین حمله خود را بر روی نهروی رهبری کفنده دیکتاتوری پرولتاریا - یعنی حزب کمونیست بلشویک متمرکز ساخته بود . پس از مرگ لینن ، تروتسکی با رهبری صحیح کمیته مرکزی حزب مخالفت ورزیده ، « سالوسانه تحت لوای « احیاء دمکراسی درون حزبی » و « مبارزه با بوروکراسی » و « ایجاد رهبری کلکتیو » بسسما حزب مبارزه پرداخت . وی بهیچونه میکوشید ، حزب کمونیست اتحاد شوروی را به يك حزب بورژواشی و رویزیهونیستی مبدل ساخته و از نو سر مایه داری را در اتحاد شوروی احیاء نماید . و بدین خاطر ، تروتسکی استقرار صنایع سوسیالیستی و اختراکی نمون کفا وززی را در اتحاد شوروی مورد ضربات حمله خود قرار میداده . وی از آن میدانید که بدون استقرار صنایع پهلرفته در اتحاد شوروی اختراکی نمون کفا وززی امری جز يك « عمل کور - کورانه و آوانتوریستی » نیست ؛ از اینرو تروتسکی برای استقرار صنایع « فوی - العاده پهلرفته » برنامه ای ارائه نمود که بر مبنی آن مالیات بر دهقانان افزایش مییافت و هدف از این کار جز نرم کوبیدن اتحاد بین کارگران و دهقانان ، ایجاد اعتقاد در همبستگی اقتصادی بین شهر و روستا و از بین بردن پایه های استقرار صنایع سوسیالیستی چیز دیگری نبود .

زینویف و کامنوف در این زمینه که اتحاد شوروی از لحاظ تکنولوژی و اقتصادی عقب مانده است و بهزم آنان قادر به کسب پهلوزی در ساختمان سوسیالیسم نمیی باشد هیاهوی بسیاری برآه انداختند . در تابستان سال ۱۹۳۱ ، زینویف و تروتسکی با یکدیگر بر علیه حزب يك « جبهه » تشکیل داده و سهم زینویف بر سر پهلوسی

با هیئتلر امضا نمود . هیئتلر سپس به غریب‌حمله نموده و بعدها بالکان را متصرف
عد و در نتیجه منافع انگلیستان را در خاور میانه بخطر انداخت . در این ضمن
چهره‌دل بنمایندگی آن جناح از طبقه حاکمه که هیئتلر را یمنوان دشمن نزدیک تری

مسائل مهم دیگر با تروتسکی همصدا گردید .

استالین از خود آثار بسیاری از جمله « اصول لنینیسم » ، « در باره مسائل
لنینیسم » و « پرستش و پاسها » را مدت‌ها ساخت و قاطعانه به دفاع از لنینیسم
پرداخته با « تئوریهایی بی پایه و اپورتونیستی تروتسکی مبارزه نمود . وی
خاطر نشان ساخت که « فقدان اعتماد نسبت به قابلیت کارهای ما در امر ساختمان
سوسیالیسم به انحلال طلبی و فساد منتهی خواهد شد . استالین معتقد بود که
جمهوری ساختمان سوسیالیسم در یک کشور امکان پذیر است زیرا که اتحاد شوروی
از یکسو از جانب اتحاد مستحکم کارگران و دهقانان شوروی پشتیبانی میگردید و
از سوی دیگر از طرف طبقه کارگر سراسر جهان و خلقهای ستمدیده مستعمرات و نیمه
مستعمرات حمایت میبشد . او نشان داد که اساس « تئوریهایی تروتسکی در اینستکه
اتحاد شوروی را به یک جمهوری بورژوازی تبدیل گرداند . استالین به افشای شیوه
« احیای دمکراسی نرون حزبی » تروتسکی پرداخت و نشان داد که هدف تروتسکی چیزی
جز انهدام وحدت‌حزب ، درهم کوبیدن ستون فقرات آن و بالآخره تجزیه و اضمحلال
آن نیست . استالین با این نکته اشاره نمود که تروتسکیستها « در حرف پشتیبان
صدمتی نمودن کشوراند لیکن عملاً در امر مخالفت با صدمتی شدن کشور مقام قهرمانی
را بهنگ آوردنمانند .»

رادیک ، بوخارین و ریکوف با به بیخی کنارین « تئوری با بیان یافتن مبارزه
طبقه‌تی » آعکارا به پشتیبانی از منافع کولاکها برخاسته بودند . اینان میگفتند
هرچه بهروزیهایی کسب شده در ساختمان سوسیالیسم افزایش یابد ، بهمان درجه
دهقان طبقه‌تی از مواضع ارتجاعی خود عقب نشینی کرده و بدینترتیب از حسد
مبارزه طبقه‌تی کاسته میگردد . بوخارینستها ادعا میکردند که کولاکها « بطور
مسالمت‌آمیز بدون سوسیالیسم تکامل خواهند یافت » و غیره . همه این « تئوری
ها » و « استدالات » با این خاطر ارائه میبشد که برنامه اعتراکی نمودن کشاورزی
در اتحاد شوروی عملی نگردد . لیکن چه تصور باطلی !

استالین خاطر نشان ساخت که بوخارین ، ریکوف و شرکا « همان کولاکها در
نرون حزب بوده و اینک خطر « تئوری بوخارین میخی برنایان یافتن مبارزه طبقه‌تی »
در این واقعیت نهفته استکه « طبقه کارگر را بخواب فرو برده ، آمانه‌کی و تحریک
نبروهای انقلابی مهین ما را از میان برده ، طبقه کارگر را خلع سلاح نموده و
حمله عناصر سرمایه‌داری را بر علیه سیستم شوروی تسهیل می نماید .»

میفناخت بجای چمبرلین بر سر کار آمد . هیتلر که موقعیت خود را در غرب مستحکم نموده بود ، اکنون آمانه حمله به غرب بود و لذا از انگلستان تقاضای حمایت نمود ، ولی چرچیل با حمایت مردم انگلستان ، انگلستان را در صف غوروی قرار

جریانات تروتسکیستی و یوغا ریختنی در اثر ورعکستگی مرا می و در برابر موفقیت های عظیمی که نصیب ملل ، دولت و حزب کمونیست اتحاد شوروی در امسیر ساختمان سوسیالیسم گردیده بود ، مجبور شدند باط خود را جمع نموده و مخفی گردند . اینان همراه با منویکها ، اس آر ها و خدائقلابیون دیگر چون مجموعه ای به زبان کاری ، جاسوسی و جیره خواری فاعیستها مخبث شده و به نستان شماره یکم اتحاد شوروی ، نژ پشتمیان رنجبران و خلقهای ستمدیده جهان مبدل گردیدند . اسناد موجود حاکی بر این است که این خدائقلابیون تصمیم داغفتند اعضاء مهم دولت و رهبران حزب را ترور نمایند . از ترور سرچی کپروف میتوان بمثابه يك مسورد مشخص نام برد . این عناصر خائن همراه با کمک و درگیری برخی مقامات حزبی به تخریب در صنایع کشور شوروی میا برت ورزیدند . جان لیمل بیچ ، یک مفسر سیاسی امریکائی که از نزدیک شاهد عملیات تخریبی این عناصر بوده است در این مورد چنین فتاوت میکند :

« ده سال است که من در کنار بسیاری از کسانی که اخیرا در روسیه بچسوم تخریب اعنام ، محکوم به حبس و یا تبعید گردیده اند کار کرده ام . برخی از دوستانم از من پرسیده اند که آیا من مقصر بودن افرادی را که محکوم گردیده اند قبول دارم . من بدون حتی لحظه ای درنگ در پاسخ بایشان گفته ام که به عقیده من غالب این عناصر مقصر بوده اند . » (مقاله «مغربین سرخ » ، مجله « ساتر دی ایویننگ پست » ، یکم ژانویه ۱۹۴۸)

از همه مهمتر ، همین افراد شبکه های جاسوسی نازیها را که بعدها به « ستون پنجم » موسوم گردید در داخل کشور شوروی برقرار نمودند تا در زمان مناسب با کمک آریابان فاعیست خود دولت شوروی را سرنگون سازند . این مسئله واقعیتی است که حتی برخی نمایندگان امپریالیسم امریکا نیز بر آن صحه گذارده اند . (رجوع شود به کتاب « ماموریت به مسکو » ، نوشته ژوزف دپویس - سفیر ایالات متحده امریکا در اتحاد شوروی ، ۳۸ - ۱۹۳۶)

اسناد و شواهد تاریخی گواهی میدهند که ستون فقرات محکومین در ناگاهها را چنین عناصر خائنی تشکیل میدادند . بنا بر آنچه رفت ، بدیهی است که استقلالین در دوره ای که دولت و حزب کمونیست اتحاد شوروی تحت رهبری وی به قلع و قمع این جریانات خدائقلابی پرداخت یعنی از هر زمان دیگر مورد نفرت امپریالیسم بورژوازی لیبرال و روزهیونستهای مدرن قرار گیرد .

داد . این باین معنی نبود که طبقه حاکمه آنکلیس است از هدف خود برداشته بود . فقط تاکتیک آنها عوض شده بود . هدف چرچیل این بود که شوروی را تا آن اندازه کمک کند که شوروی بتواند آلمان را شکست دهد و در نتیجه بسیار

ما معتقدیم همانطوریکه استالین نیز بیان داشته است انجام وظیفه چیست حفظ و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا میتواند با «اعتباهات بزرگی» همراه بود ، باید و همراه نیز بوده است . این بدان معنی است که امکانا تعدادی ، شاید هم بسیار ، عناصر مائیس و انقلابی بوده اند که بی گناه گفته ، محکوم به حبس و یا تبعید گردیده اند . همانگونه که خلق کبیر شوروی در مبارزه آشکار در جنسیت میننی بر علیه فاشیسم قهرمانان بسیاری را که بدون شک همه به گناه بودند (و نه فقط بی گناه بودند بلکه از جمله عالیترین افتخارات عصر ما محسوب میگردند) قربانی داد ، در مبارزه بر علیه پلانده داران فاشیسم یعنی دستجات ضد انقلابی درون حزبی نیز قربانیان بی گناه بسیاری داد . اینکه بسیاری از ایشان با عصبی و وفاداری کامل به همین سوسیالیستی خویش و با نام استالین اعتباهات اعدام شدند ، قربانیان کارزار حزب بر علیه پلانده داران فاشیسم در اتحاد شوروی چون توخاچوسکی (رهبر گروهی از عصبیت های نظامی عالی رتبه شوروی که قصد داشتند حکومت شوروی را با زور اسلحه سرنگون سازند) محسوب میگردند . در این رابطه ، انقلابیون بلشویک شوروی به رویز و نوستهای مدرن که استالین را « جنایتکار » می خوانند و چون عقبوتهایی برای « هومانیزم پاپمال شده » لباس عزا پوشیده و بر عجب انسان کبیری تف میکنند چنین پاسخ داده اند :

« ولی چه کسی جرات دارد دیکتاتوری پرولتاریا را متهم بدان سازد که بی گناهان را قربانی کرده است ؟ چهل قرن تاریخ بشری که ما از آن شناخت داریم نشان میدهد که چگونه ستمکاران ستمکمان را غارت میکردند ، شکنجه میدادند و هتک ناموس میکردند . ستمکاران در طی چهل قرن کوشیدند و جان ستمکشان را در ظلمت فرو برند ، ، ، ، و اینک که با بهره ستمدیدگان قدرت را بدست گرفته اند ، اینک که ستمدیدگان در دشوارترین شرایط محاصره اقتصادی ، بدون منابع مادی ضروری ، در معرض تهدید جنگی مغرب ، بساختن جامعه خویش پرداخته اند ، از آنها خواسته میشود که اینکار را بدون احتیاء و با ستمکهای سفید انجام دهند . چنین توقعی فقط میتواند بخاطر ستمکاران ، بخاطر بورژوازی که پس از شکست ناکهانی خویش « مبارز راه هومانیزم و پاکتی اخلاق » شده است تصور کند . اگر حکومت شوروی در برابر برخی از فرزندان شایسته خویش مقرر باشد شما آقایان نباید خودتان را با آنها در آمیزند . این فرزندان شایسته در هر لحظه حاضر بودند جان خود را برای حکومت شوروی نثار کنند ، اگر میتوانستند امروز ستمگان

تضعیف شده و از این میان انگلستان بعنوان فاتح واقعی بهیرون آمد . ولی بازم حساب آنها اشتباه درآمد . مردم شوروی زبانهای بی حسابی را متحمل شدند همانند میلیون کشته ، بیست و پنج میلیون بی خانمان و با خسارت مادی متجاوز از بازده

ما را بشنوند بی گمان کار شما بجائی باریک میکشد () . (بیانیه کمونیستهای انقلابی بلشویک شوروی)

طبیعی است که اعدام تصادفی افراد وفادار به حزب و دولت اتحاد شوروی بجرم جاسوسی و خدمت به نخبات ضدحزبی اشتباه بوده است . و باز طبیعی است که تجربه امروز ما و انقلاب کبیر فرهنگی چین نشان میدهد که چگونه در مبارزه بر علمه نخبات ضدحزبی و ضدانقلابی میتوان از اشتباهاتی این چنین جلوگیری نمود . ولی مارکسیسم - لنینیسم از آغاز این چنین که امروز است زانده نشده بود . بسرای کسب هر برگ تجربه آن خون های بی گناهان بسیاری ریخته شد . اشتباهات احزاب بسیاری در جهان که به قیمت خون هزاران انقلابی صادق تمام شده است ضروری بود تا مارکسیسم به درجه کمونی تکامل یابد و باز خون های بسیاری ریخته خواهد شد تا هر گنجینه مارکسیسم افزوده شود .

بدیده ما اشتباه اساسی رفیق استالین در این نبود که گویا انسانهای بی - کناهی را کشت ، زیرا همانگونه که گفتیم ستون فقرات مجازات عدگان ، جنایتکاران ، خائنین و زیانکاران ضدحزبی و مزدوران فاشیسم بودند . اشتباه اساسی رفیق استالین در زمینه ندادن یا بهتر بگوئیم کم بهائی به پایمهای « ملی » ضد انقلابیون و آنها را تنها عوامل بیگانه دانستن بود ، که در ذیل بدان اشاره خواهیم کرد .

تا اینجا بطور اجمالی آن مسائلی را که آقای تامسون « انحراف به چپ » می خواند بررسی کردیم . حال می پردازیم به بررسی « انحراف دیگر استالین » البته بدیده آقای تامسون .

اما آقای تامسون معتقد است استالین با دو انحراف از مشی لنین جدا گردیده وی معتقد است انحراف دیگر استالین « انحرافی بود به راست » که اساس آن در لایحه جدید قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی مصوبه نوامبر سال ۱۹۳۶ تهنفت است زیرا که : « اساسنامه جدید روی این فرضیه قرار داشت که دیکتاتوری پرولتاریا میتواند در رابطه با مناسبات درونی ، پنجه پولادین خود را بست کند ، و باین خاطر بورژوازی جدید که آنرا بعنوان تائید استهازات خود تلفی کرده بود ، از آن استقبال نمود » .

می بینیم که آقای تامسون در سراغی بی گام برناخته است چاره ای جز در غلبیدن به قهر آن در پهن ندارد . وی برای اثبات این مهم که استالین از سال

دو برنامه پنج ساله ۱ و ۲ ولی با اینحال آنها بهروز شدند . اولین دولت-وسیما -
لیستی ، دنیا را از خطر فاعیسم نجات دانه و راه را برای آخرین مرحله -
امپریالیسم یعنی مرحله سقوط نهائی آن ، باز کرده بود .

۱۹۳۵ از منی لنینی جدا گردیده است ، میگوید وی را با انحراف دیگری و آنها -
" انحراف بر است " کفاند . این امر تنها وقتی امکان پذیر خواهد بود که وی
نشان دهد قانون اساسی جدید در خدمت طبقه ای جز کارگران و دهقانان شوروی قرار
ناخته است . از اینرو آقای تامسون به آفرینش یک طبقه جدید ، " شورزوازی
پدید " ، در جامعه شوروی عبارت میورزد - طبقه ای که قانون اساسی جدید پشتهواند
مفایح آن مییابد .

در اینجا لازم است به مسئله ای که در لایحه قانون اساسی جدید مطرح گردیده و
پدیده آقای تامسون " ست نمودن پنجه پولادین دیکتاتوری پرولتاریا " و در نتیجه
" انحراف به راست " استالین بشمار میاید مختصرا اشاره نمود .

در ماده ۱۳۵ لایحه قانون اساسی آمده است که روحانجون ، افراد گارد سفید و
تمام افراد و اعضاء سابق که بکار عام المنفعه معقول نیستند دیگر کمانی السبق
از حقوق انتخاباتی محروم نمگردند . در همان سال ۱۹۳۶ که لایحه بتصویب می
رسید ، بودند کسانی که پیشنهاد می نمودند افراد فوق الذکر میبایستی از حقوق
انتخاباتی محروم گفته و با اینکه بلحوی حقوق انتخاباتی این زمره افراد محدود
گفته و به آنها فقط حق انتخاب کردن داده نمود ولی حق انتخاب شدن نداشته باشند .
استالین همه این پیشنهادات را رد میکند و معتقد است که :

" حکومت شوروی عناصر غیر زحمتکش و استثمار کننده را نه برای اید بلکه
بطور موقت ، تا دوره معینی از حقوق انتخاباتی محروم نموده بود ، زمانی بود
که عناصر مذکور علنا بر ضد ملت مبارزه میکردند و با توانین شوروی مخالفت
میورزیدند . قانون شوروی راجع به محروم ساختن آنها از حقوق انتخاباتی جوابی
بود که حکومت شوروی با این مخالفت داد . از آنزمان مدت زیادی گذشته است . طی
دوره گذشته ما موفق شده ایم به این که طبقات استثمار کننده منهدم گردیده
حکومت شوروی به نیروی حکمت ناپذیری تبدیل گردیده است . آیا وقت آن نرسیده
است که در قانون مزبور تجدید نظر بعمل آید ؟ به نظر من موقع آن رسیده است .
میگویند این امر خطرناک است ، چون ممکن است عناصر ضدحکومت شوروی و برخی از
افراد گارد سفید سابق ، کولاکها ، کشیها و سایرین در مقامات عالی کشور رخنه
نمایند . ولی اینکار چه نرسی دارد ؟ اگر انسان از گرگ بترسد آنوقت اصلا
به جنگل نباید برود . اولامه کولاکهای سابق ، افراد گارد سفید یا کشیها
دفعن حکومت شوروی نیستند ، ناانها اگر هم ملت در بعضی نقاط اخصا را که با